

دوفصلنامه علمی ترویجی سلفی پژوهی، سال دوم ♦ شماره ۴ ♦ پاییز و زمستان ۱۳۹۵
تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۱/۲۰ ♦ تاریخ تأیید: ۱۳۹۵/۳/۱۵ ♦ صفحات: ۱۱۵-۱۳۶

پاسخ به شبهات البانی در باب سماع موتی

مجید فاطمی نژاد*

محمدحسن زمانی**

چکیده

جمهور مسلمانان معتقدند که اموات، توانایی شنیدن صدای زندگان را دارند. در این بین برخی از علمای وهابی مانند البانی، قائل به عدم سماع موتی شده‌اند و کتاب الایات و البینات فی عدم سماع الاموات عند الحنفیه السادات، درصدد بیان همین مطلب است. البانی مهم‌ترین ادله خود را در حاشیه این کتاب بیان کرده که ما با اشاره به ادله‌ی او و پاسخ به آنها، اثبات کرده‌ایم که قائلین به عدم سماع موتی، دارای مبنایی صحیح در باب روح و حیات برزخی نیستند. با توجه به کلمات ضدونقیض البانی، این نگاه برگرفته از روش هستی‌شناسی اوست، که ریشه در افکار حس‌گرایی و تجربه‌گرایی دارد.

کلیدواژه‌ها: سماع موتی، ابن تیمیه، البانی، حیات برزخی.

* دانشجوی دکتری دانشگاه ادیان و مذاهب اسلامی قم و دانش‌آموخته موسسه دارالاعلام لمدرسة أهل البيت (علیهم‌السلام).

آدرس ایمیل: ma556261@gmail.com

** استادیار جامعه المصطفی العالمیه.

مقدمه

نقد و بررسی کتاب الآیات و البینات که به تبع آن، نقد افکار البانی در باب سماع موتی است، از دو جهت دارای اهمیت است:

۱. فلسفه‌ی مخالفت البانی و علمای امروز وهابی، با علما و بزرگان سلف خود، که مستلزم روشن شدن آثار و فوایدی است که بر مسأله‌ی سماع موتی مترتب است.
۲. آشنایی با ادله‌ی علمای امروز وهابی و رد کسانی که قائل به عدم سماع موتی هستند.
در این صورت، باید پرسید که چرا با اینکه بسیاری از بزرگان سلفی^۱ از جمله ابن‌قیم^۲ و استادش ابن‌تیمیة^۳ قائل به سماع موتی بوده‌اند، ولی امروزه علمای وهابی^۴ بر خلاف تمام اندیشه‌های علمای سلفی خود و حتی دیگر مذاهب اسلامی، قائل به عدم سماع موتی شده‌اند؟

خود البانی در جواب از این شبهه^۵ در مقدمه‌ی کتاب می‌نویسد: ما مخالفتی با مذهب و طریق مان نکرده‌ایم؛ بلکه ما در اخذ آن سبقت گرفته‌ایم و مردم را به سوی کتاب و سنت، با توسعه‌ی بیشتری دعوت می‌کنیم و در عین حال نیز، به ائمه‌ی خود احترام می‌گذاریم و از علوم‌شان هم بهره می‌بریم؛ اما این‌ها لازمه‌اش این نیست که ما مقلد آنها باشیم؛ چراکه علوم منحصر در آنها نیست و ممکن است که خطا کنند که در این صورت مجتهد هستند!^۶

۱. حنبلی، ابن‌رجب، احوال القبور و احوال اهلها الي النشور، ص ۸۵؛ ابن‌عبدالوهاب، محمد، احکام تمنی الموت، ج ۱، ص ۱۵؛ ابن‌کثیر دمشقی، اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم، ج ۶، ص ۳۲۵.
۲. ابن‌قیم جوزیه، محمد، الروح، ص ۹.
۳. ابن‌تیمیة، احمد بن عبدالحلیم، مجموع الفتاوی، ج ۲۴، ص ۲۰۳.
۴. می‌توان به کتاب فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة و الافتاء، ج ۱، ص ۱۱۲، اشاره کرد.
۵. همان‌طور که البانی می‌گوید: یکی از جوانان بیروت کتابچه‌ای می‌نویسد به نام اثر الحدیث الشریف فی اختلاف الائمة الفقهاء رضی الله عنهم، که در آنجا به همین شبهه پرداخته که چرا شما در باب سماع موتی بر خلاف ائمه خود حرکت کرده‌اید؟ جناب البانی در چاپ چهارم کتاب الآیات البینات سعی در جواب این شبهه را دارد.
۶. در ابتدا و تقدیم کتاب الآیات و البینات، ص ۵-۶.

برخی از علمای اهل سنت چون محمد عوامه در کتاب خود به این گونه از توجیهات البانی که آنها را اختلاف‌های اجتهادی می‌داند، اشاره می‌کند و می‌نویسد: چطور می‌شود که شما از یک طرف تمام عالمانی را که هر کدام به نحوی از صحابه و تابعان و یا ائمه حدیث تقلید می‌کردند را به صف جاهلان کشانده‌اید و به بهانه‌ی اجتهاد، اقوال ائمه حدیث و یا اهل علم را مورد خدشه قرار می‌دهید؟ درحالی که شما همیشه تبعیت از سلف صالح را برای خود یدک می‌کشید.^۱

اشکال دیگری که بر پایه‌های فکری البانی مطرح می‌باشد این است که آیا موضع‌گیری وی در باب انفتاح باب اجتهاد، اجتهادی است یا تقلیدی؟ بدون شک و به اقرار خود البانی، او این مبنا را از احمد و ابن تیمیه تقلید کرده است.^۲ آنها برای رفع این شبهه، به جای تقلید، مسأله‌ی اتباع را مطرح می‌کنند^۳ که باید در جای خود مورد بررسی دقیق قرار گیرد؛ اما آنچه در این نوشتار مورد بررسی قرار گرفته این است که چرا البانی از طرفی مباحث مبنایی سماع موتی مانند، مباحث روح و حیات برزخی را از کتاب ابن قیم ذکر می‌کند، ولی مسأله‌ی سماع موتی را که از آثار حیات برزخی است، اجتهاد می‌کند؟ او وقتی در این مسأله به کتاب ابن قیم می‌رسد می‌گوید: این کتاب نامعتبر است و کتابی است که ابن قیم در اوایل طلبگی اش نوشته است؟!^۴ با بررسی‌های انجام شده به نظر می‌رسد که این تناقض‌گویی‌ها و اختلاف‌ها به خاطر دلیل عمده‌ای است که بازگشت به آثار سماع موتی، نظیر زیارت و استغاثه و توسل دارد؛ به این بیان که قائلین به سماع موتی باید ملتزم به لوازم آن نیز باشند. ابن قیم در کتاب الروح خود می‌گوید: این‌که سلام کننده بر اهل قبور می‌گوید سلام بر شما که در خانه‌ی قوم مومنان آرمیده‌اید"

۱. «همان‌طور که البانی به همین بهانه، کتاب الروح ابن قیم را غیر معتبر و نوشته دوران طلبگی ابن قیم می‌خواند»؛ (البانی، ناصرالدین، الایات و البینات ص ۴۸)؛ (عوامه، محمد، أثر الحدیث الشریف فی اختلاف الائمة الفقهاء رضی الله عنهم، ص ۷۱-۷۰).

۲. «همان‌طور که در کتاب الحدیث حجة بنفسه فی العقائد والأحكام، به آن اشاره می‌کند»؛ (البانی، ناصرالدین، الحدیث حجة بنفسه فی العقائد والأحكام، ص ۷۵).

۳. همان، ص ۷۲.

۴. آلوسی، نعمان، با تصحیح و حاشیه ناصرالدین البانی، الایات و البینات فی عدم سماع موتی، ص ۳۹.



خطابش به کسانی است که می‌شنوند و شعور دارند؛ وگرنه سخن وی به منزله‌ی خطاب به امر معدوم و جمادات خواهد بود که لغو و بیهوده است. سلف نیز بر این اتفاق نظر دارند. روایات متواتر حاکی از آن است که مرده، زیارت زندگان را می‌شنود و از آن "با سلام و خیرات" مژده می‌طلبد. ابن‌قیم روایات فراوان دیگری را در ضمن این فصل بیان می‌کند که از طاققت این مقاله خارج است؛^۱ اما با رجوع به کتب ابن‌تیمیه مشاهده می‌کنیم که وی استغاثه کردن را، هرچند دارای تأثیر می‌داند، اما این تأثیر را دلیلی بر جواز آن نمی‌پندارد؛ چراکه معتقد است، مفسد استغاثه کردن بیشتر از مصالح آن است؛ بنابراین حکم به عدم جواز استغاثه می‌دهد.^۲

حال باید پرسید، چگونه ممکن است خداوند تعالی بر موضوعی (سماع موتی) آثاری را (زیارت و استغاثه و...) قرار دهد که مصلحت نبودن آن آثار بیشتر از بودن آن است؟ در حالی که این خلاف حکمت و علم خداوند است. البانی برای رهایی از این‌گونه چالش‌ها، همان دلایلی را که ابن‌تیمیه برای عدم جواز استغاثه ذکر کرده، مؤید کلام خود قرار می‌دهد؛ مبنی بر اینکه اصلاً خداوند تعالی سماعی برای اموات قرار نداده است تا آثار آن مثل استغاثه بر آن بار شود. وی در مقدمه کتاب الایات و البینات می‌نویسد: گمان نمی‌کنم که کسی اعتقاد به عدم سماع موتی داشته باشد و در عین حال او را صدا بزند و از غیر خدا کمک بخواهد؛ مگر اینکه عقیده‌اش به عقیده‌ی باطلی متمایل شده باشد.^۳ وی در ادامه با یقین به اینکه استغاثه‌کنندگان به اولیای الهی در گمراهی بزرگ به سر می‌برند، می‌نویسد: آنها معتقدند که اولیای الهی مثل زمان حیات‌شان صدای ما را می‌شنوند؛ لذا همان‌طور که در زمان حیات جایز است از آنها استغاثه کنیم، در زمان ممات‌شان هم جایز است.^۴ وی در بیانی دیگر می‌نویسد:

۱. ابن‌قیم جوزیه، محمد، الروح، ص ۵.

۲. ابن‌تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، الاستغاثه، ص ۲۲۶.

۳. آلوسی، نعمان، با حاشیه البانی، الایات و البینات فی عدم سماع موتی، ص ۱۲.

۴. همان، ص ۱۵.

ای مسلمانی که در دعا کردن به اولیاء الله و صالحین تمسک می‌کند، اگر معتقد باشی که آنها نمی‌شنوند و درعین حال به آنها تمسک می‌کنی، در این صورت این خلاف عقل و فطرت است؛ در واقع مثل اعمال مشرکین زمان قوم ابراهیم علیه السلام و... است؛ اگر بگویی که آنها می‌شنوند، به همین خاطر استغاثه می‌کنی، این هم گمراهی دیگری است که مخصوص مشرکان است.^۱

بنابراین البانی معتقد است که به خاطر ارتباط مسأله سماع موتی با مسأله شرک، باید قائل به عدم سماع موتی شد؛^۲ در واقع البانی با قائل شدن به عدم سماع موتی، از همان ابتدا، استغاثه را نفی می‌کند تا بتواند این اعمال را بیهوده و یا مشعر به شرک جلوه دهد؛ اما ابن تیمیه سماع موتی را ممکن می‌داند؛ ولی استغاثه و لوازم سماع موتی را به خاطر مفاسدش که همان اشعار به شرک است، جایز نمی‌شمارد؛ در واقع به نظر می‌رسد، امروزه علمای وهابی، برای اینکه بتوانند از آثار سماع موتی رهایی یابند و از چالش‌های فرا روی خود بگذرند، از همان ابتدا، قائل به عدم سماع موتی شده‌اند و دلایلی را نیز ذکر کرده‌اند که در ادامه به نقد و بررسی آنها می‌پردازیم.

دلایل البانی بر عدم سماع موتی

از آنجا که سماع موتی بنا به گفته‌ی قرطبی، در کتاب التذکره بأحوال الموتی و أمور الآخرة، و یا ابن‌قیم در کتاب الروح، و سیوطی در کتاب شرح الصدور به شرح حال الموتی و القبور، یک بحث بنایی و مترتب بر مبحث روح و حیات برزخی است، می‌باید در ابتدا مباحث روح و حیات برزخی مطرح می‌شد، تا آثار و فواید آن نیز (که یکی از آنها سماع اموات است) روشن شود؛ ولی البانی در کتاب الایات و البینات، خلاف این رویکرد را گرفته است. او در ابتدا به مبحث سماع موتی پرداخته و دلایلی را در نفی سماع موتی بیان کرده و در خاتمه‌ی کتاب نیز به مبحث روح که برگرفته از کلمات ابن‌قیم در کتاب الروح است، اشاره می‌کند.

۱. همان، ص ۲۰.

۲. همان، ص ۳۰.



در هر صورت وی برای اثبات ادعای خود، به دلایلی از عقل و آیات قرآن و احادیث استناد می‌کند که به اجمال مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد.

دلیل اول: دلایل عقلی

الف: عدم پذیرش مسأله سماع موتی از راه عقل

وی معتقد است، اطلاع از احوال اموات همانند سماع موتی، نیازمند نزول آیه از جانب خدا و یا صدور حدیث از طرف نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و با قیاس و برهان عقلی نمی‌توان از آن اطلاع یافت؛ زیرا آگاهی از امور غیبی، متوقف بر نقل و سمعیات است؛ در صورتی که نقل و نص معتبری در این موضوع نباشد، بحث در مورد آن شرعاً جایز نیست؛ چراکه خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾^۱.

نقد و بررسی

استدلال البانی به عقل چند گونه قابل تصور است:

۱. از راه استدلال عقلی نمی‌توان اثبات کرد که اموات می‌شنوند؛ بلکه برای اثبات آن نیازمند نص شرعی هستیم؛ که این سخن صحیحی است.
۲. عقل اصلاً راهی برای فهم مسائل و موجودات غیبی ندارد.
- پاسخ: اگرچه عقل راهی به سوی شناخت برای امور غیبیه مثل سماع موتی ندارد، اما راه به سوی برخی امور غیبیه مثل اثبات خداوند متعال یا اثبات روح و برخی از اسرار نظام هستی را دارد.^۲
۳. چون خداوند فرموده ﴿وَلَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ عقل حکم می‌کند که انسان‌ها هیچ راهی برای سماع موتی ندارند.

پاسخ: خداوند، این امور غیبی را به هر کس که بخواهد واگذار می‌کند. همان‌طور که در آیه ۱۷۹ آل عمران می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظَلِّعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ

۱. همان، ص ۲۰.

۲. سبحانی، جعفر، حیات البرزخیه، ص ۲۹.

رُسُلِهِ مَن يَشَاءُ»؛ چنان نبود که خدا شما را از علم غیب آگاه کند، ولی خداوند از میان رسولان خود هر کس را بخواهد برمی‌گزیند و قسمتی از اسرار غیب را در اختیار او می‌گذارد و آن را به پیامبران و اولیای خود تعلیم می‌دهد و ما هیچ نفی‌ای از طرف آنها در عدم سماع موتی نداریم.

ب: سماع از عوارض جسم است

البانی معتقد است، بر اثر مرگ، همه آثاری که مربوط به جسم است از بین می‌رود و تنها روح است که باقی و جاویدان می‌ماند؛ بنابراین سماع که از عوارض و آثار جسم به‌شمار می‌آید از بین می‌رود.^۱

نقد و بررسی

با رجوع به برخی از کتاب‌های علمای سلفی مانند کتاب الروح ابن‌قیم، با صراحت می‌یابیم که وی با ذکر دلایلی از کتاب و سنت، اثبات می‌کند که روح هم می‌شنود و هم می‌بیند؛^۲ بنابراین سماع در حقیقت از عوارض روح است. توضیح اینکه حقیقت انسان به روح است، نه اینکه روح جزئی از بدن انسان یا صفت و هیتی باشد؛ بلکه حقیقتی است که ثمر بخشی سایر اعضا و جوارح، از فعالیت آن ناشی می‌شود؛ زیرا اگر روح نباشد، حیاتی نیست و هرگز استقلالی برای اعضا و جوارح در برابر روح نیست. قلب و مغز و چشم و گوش مادی، همگی ابزار روح مجردند و در حقیقت روح مجرد است که می‌شنود و می‌بیند و می‌فهمد. شاهد بر این مطلب، خوابیدن و یا بیهوش شدن انسان‌هاست که با اینکه جسم سالم است، ولی هیچ نمی‌شنود و نمی‌بیند؛ چراکه خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ لَمَّا يُبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.^۳

۱. آلوسی، نعمان، با حاشیه البانی، الآیات و البینات فی عدم سماع موتی، ص ۳۵-۳۰.

۲. ابن‌قیم فصلی دارد به نام ملاقات کردن ارواح مردگان و ارواح زنده‌ها، و یا در باب تلقین مردگان و یا در باب اینکه مردگان متنعم و خوشحال می‌شوند و یا معذب و ناراحت می‌شوند احادیث بسیاری است که همه اینها بر شنیدن و دیدن ارواح دلالت می‌کند. «نک» ابن‌قیم جوزیه، محمد، الروح، ص ۲۰-۱۳.

۳. «اوست خدایی که شما را در شب به‌طور کامل استیفا می‌کند و آنچه را در روز کسب می‌کنید می‌داند. آنگاه شما را»



"توفی"، گرفتنِ کاملِ چیزی را می‌گویند که در اینجا و نیز آیه ۴۰ سوره زمر، این کلمه را در معنای گرفتنِ روح، هنگام خواب استعمال کرده است؛ چون مرگ و خواب هر دو در قطع کردن رابطه نفس از بدن مشترک هستند. همان‌طور که "بعث" به معنای بیدار کردن و یا زنده کردن، هر دو در رابطه برقرار کردن، بین نفس و بدن شریک می‌باشند و اینکه جمله‌ی "می‌گیرد شما را" آمده و جمله‌ی "می‌گیرد نفس شما را" ذکر نشده، به جهت آن است که، حقیقت انسان همان روح اوست و روح جزئی از انسان، یا صفت و هیئتی که عارض بر او شود نیست.^۱

دلیل دوم: آیات قرآن

الف: مهم‌ترین آیه‌ی که به آن استدلال شده، آیه‌ی «إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى» است، که این آیه در دو سوره آمده است. یکی سوره نمل آیه ۲۸۰، و دیگری سوره روم آیه ۵۲، که خداوند تعالی می‌فرماید: «فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الضَّمِّ الدَّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ». البانی بر اساس «لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى» ادعای ظهور این آیه، در عدم سماع موتی را دارد. چراکه می‌فرماید: مردگان نمی‌شنوند.

توضیح اینکه، در این دو آیه، نسبت به نشنیدن قلوب کفار، مجاز به کار رفته است، نه حقیقت؛ در واقع همان‌طور که مردگان نمی‌شنوند، قلوب کفار نیز توانایی درک حقایق را ندارد؛ بنابراین در آیه شریفه، نوعی از مجاز استعاره رخ داده که مشبه‌به آن "موتی" و مشبه آن "قلوب کفار" و وجه‌شبه آن "نشنیدن صدا" است.

البانی معتقد است که، عدم سماع، لازمه‌ی قول به وقوع مجاز در این آیه شریفه است. توضیح آنکه در واقع، از جمله قواعد مهم در باب علم معانی آن است که، در تشبیه همواره وجه‌شبه در مشبه‌به، اقوی از مشبه باشد.^۲ در این آیه شریفه، قلوب کافران

→ در روز بر می‌انگیزد تا بگذرد آن موعدی که معین شده است. آنگاه بازگشت شما به سوی اوست و سپس شما را به آنچه که امروز می‌کنید، آگاه می‌نماید؛ (سوره انعام، آیه ۶۰).

۱. طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۱۸۴.

۲. «أن المشبه به يجب أن يكون أقوى من المشبه في وجه الشبه»؛ (ابوالعباس، عبدالله، البدیع فی البدیع لابن المعتز، ص ۴۲)؛ «المشبه به أكمل من المشبه في وجه الشبه»؛ (خوارزمی، یوسف بن ابی‌بکر، مفتاح العلوم،

مشبه و موتی، مشبه به است؛ در واقع اینکه خداوند قلوب کافران را به مردگان تشبیه کرده، از این جهت است که عدم سماع مردگان، امری بسیار روشن و قوی است؛^۱ بنابراین باید گفت، حتی قول به وقوع مجاز در آیه شریفه: ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى﴾، مانع از دلالت آیه بر عدم سماع نیست.

نقد و بررسی کلام البانی

الف: ادعای ظهور آیه در عدم سماع موتی ظاهری، محل اشکال است؛ چراکه وجه شبهه در اینجا یقیناً "نشیدن صدای ظاهر" نیست؛ چراکه کفار صدای ظاهری پیامبر ﷺ را می شنیدند؛ بنابراین به نظر می رسد وجه شبهه عدم سماع، حقیقی است. به این معنا که اگر شخص بر سماع خود هیچ اثری و یا منفعتی بار نکند، مثل این است که آن را نشنیده است. همان طور که مشرکان صدای ظاهری پیامبر ﷺ را می شنیدند، ولی بر آن هیچ اثری بار نمی کردند؛ بنابراین به مردگان تشبیه شدند که آنها نمی توانند هیچ اثری را بر شنیده های خود مترتب کنند.

ب: در این آیه شریفه، دو نکته مهم وجود دارد.

اول) در این گونه آیات، تعبیر به اسماع، به معنای شنوندن آمده است، نه سماع به معنای شنیدن؛ در واقع بین این دو، فرق است؛ چراکه اگر اسماع باشد، معنای آیه این است که تو ای پیامبر ﷺ نمی توانی سخنان خودت را به آنان و افراد ناشنوا برسانی؛ لذا باید گفت که آیه، سماع را نفی نمی کند؛ یعنی شنوایی آنان به وسیله من است نه تو؛ مانند: ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾.^۲ بر این اساس، آیه توحید افعالی را ثابت می کند که شنوایی دیگران، به اذن الهی است و توقدرت نداری آنان را شنوا و هدایت کنی. ﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾؛^۳ خداست که هر کسی را بخواهد هدایت می کند؛

ص ۴۱۳؛ «وجه الشبه: هو الوصف المشترك بين الطرفين، ويكون في المشبه به، أقوى منه في المشبه»؛ (هاشمی، احمد بن ابراهیم، جواهر البلاغة في المعاني والبيان والبدیع، ص ۲۱۹).

۱. آلوسی، نعمان با حاشیه البانی، الايات و البيئات في عدم سماع موتی، ص ۲۲.

۲. سوره انفال، آیه ۱۷.

۳. سوره قصص، آیه ۵۶.



بنابراین آیه درصدد بیان این است که شنواندن، کار خداست و رسول ﷺ و پیامبران، فقط وسیله‌ای برای ابلاغ هستند.^۱

دوم. سخن در مردگان حقیقی است نه زندگان؛ چراکه اموات حقیقتاً نمی‌شنوند و این آیه دلیل نمی‌شود بر اینکه اگر کسی روحش از این دنیا مفارقت کرد، حقیقتاً مرده باشد؛ چراکه حقیقت انسان روح اوست، نه جسمش، و روح انسان زنده است و نمی‌میرد؛ بنابراین سماعی که مربوط به جسم و از لوازم اوست، از بین می‌رود؛ اما سماعی که از لوازم روح است، باقی می‌ماند؛ چراکه زنده هست و حیاتش باقی است.^۲ همان‌طور که علامه جوادی آملی می‌فرماید: این آیه درصدد بیان آن است که نخست، شنواندن مردگان از توان رسول خدا ﷺ بیرون است؛ اما در آیه بعد، شنوندگان کلام پیامبر ﷺ را تنها کسانی معرفی می‌کند که به آیات خداوند ایمان آوردند و در برابر خداوند مطیع و مُسَلِّم محض باشند؛ «إِنْ تُسْمِعِ الْأَمَّنُ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسَلِّمُونَ»^۳. ایشان می‌فرماید: مقایسه این دو آیه نشان می‌دهد که با این نگاه، انسان‌ها دو گروهند:

اول) زندگان، یعنی گروندگان به دین حق و آیین الهی.

دوم) مردگان، یعنی بیرون رفتگان از مدار شنوایی و تسلیم عاقلانه در برابر پروردگار حکیم. بر اساس این تقسیم‌بندی قرآنی، حیات و مرگ بر اساس حیات و مرگ حقیقی انسان تقسیم شده است، نه بر اساس حیات و مرگ مادی و طبیعی. ایشان با تمسک به روایت قلبی بدر می‌فرماید: کسانی که پیامبر ﷺ، توان شنواندن آنها را ندارد، کسانی‌اند که حقیقتاً مرده‌اند، نه اینکه به مرگ طبیعی مرده باشند؛ لذا به نظر ایشان، یک مرگ و حیات حقیقی داریم و یک مرگ و حیات مادی و طبیعی که کافران و کسانی که سخن حق را نتوان

۱: ابن قیم جوزیه، محمد، الروح، ص ۴۶-۴۵.

۲: «همان‌طور که البانی معتقد است که ارواح اموات با یکدیگر و حتی با ارواح احياء نیز ملاقات می‌کنند و صدای یکدیگر را می‌شنوند»؛ (آلوسی، نعمان، با حاشیه البانی، الايات و البينات فی عدم سماع موتی، ص ۱۰۷ و ۲۰).

۳: «تو نمی‌توانی بشنوی، جز کسانی را که به نشانه‌های ما ایمان آورده و مسلمانند»؛ (سوره نمل، آیه ۸۱).

به آنها شنوند، همه حقیقتاً مرده‌اند و صدای ما را نمی‌شنوند؛ ولی کسانی که هرچند به مرگ طبیعی مرده باشند، ولی اگر صدای حق را بشنوند، فی الواقع مرده نیستند.^۱

ج: یکی از دلایل دیگر البانی، تمسک به آیه‌ی ۱۳ و ۱۴ سوره فاطر، است که می‌فرماید: **ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَلْبُكُونَ مِنْ قَطْمِيٍّ؛ ﴿إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيٍّ﴾.**^۲

البانی در این آیه، به شیوه ابن تیمیه عمل می‌کند و سعی دارد، سماع موتی را به خاطر احتمال منجر شدن به شرک رد کند. او دقیقاً همان حرف‌های مکرر ابن تیمیه را می‌زند.^۳ به این بیان که مشرکین، تمائیل اولیای خود را به صورت بت درست کرده بودند و آنها را می‌خواندند تا به این وسیله، به خداوند خود تقرب جویند. آنها پس از گذشت زمان و فراموشی معارف گذشتگان، بتها را به‌عنوان خودِ خداوند خواندند و مشرک شدند؛ لذا خداوند در این آیات تصریح می‌کند که آنها صدای شما را نمی‌شنوند و اگر می‌شنیدند باید اجابت می‌کردند.^۴

در جواب باید گفت، معیار شرک بودن توسل مشرکان به بت‌ها آن بود که غیر خدا به جای خدا مقام خدایی دادند و آنها را عبادت می‌کردند (انما نعبدهم) و هم آنها را مستقل در تاثیر می‌دانستند. این دو نوع شرک عبادی و شرک افعالی اعم از مخلوقات ناشنوا (بت) و شنوا (فرعون) است و اختصاصی به ناشنوا ندارد؛ زیرا اگر هم بشنود قادر به انجام به صورت استقلالی نیستند. از این رو این بیان البانی هیچ دلالتی بر عدم سماع موتی ندارد.

۱. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی، ج ۱۵، ص ۵۶؛ ابن قیم جوزیه، محمد، الروح، ص ۶۰.

۲. این است خداوند، پروردگار شما؛ حاکمیت در سراسر عالم از آن او است و کسانی را که جز او می‌خوانید و می‌پرستید، حتی به اندازه پوست نازک هسته خرما مالک نیستند؛ اگر آنها را بخوانید صدای شما را نمی‌شنوند و اگر بشنوند به شما پاسخ نمی‌گویند و روز قیامت، شرک و پرستش شما را منکر می‌شوند؛ هیچ‌کس مانند خداوند آگاه و خبیر، تو را از حقایق با خبر نمی‌سازد.

۳. آلوسی، نعمان، با حاشیه البانی، الایات و البینات فی عدم سماع موتی، ص ۲۵.

۴. همان، ص ۴۳-۴۰.



دلیل سوم: روایات

حدیث قلب بدر

مهم‌ترین حدیثی که در این باب روایت شده، حدیث قلب بدر است. جالب اینکه این روایت را موافقان سماع موتی هم ذکر کرده‌اند. اصل حدیث در منابع اهل سنت از انس بن مالک^۱ چنین نقل شده که: رسول خدا ﷺ بعد از سه روز به سمت چاه بدر که جسد مشرکان در آن افتاده بود حرکت کرد و سپس بر سر چاه ایستاد و مشرکان را صدا زد. ایشان با ذکر نام و نام پدرشان، آنان (جسد مشرکین) را خطاب قرار داد و فرمود: ای فلانی پسر فلانی، آیا خوش حال می‌شدید اگر از الله و رسولش ﷺ اطاعت می‌کردید؟ ما آنچه را که پروردگاران ما به ما وعده داده بود به حق یافتیم. آیا شما نیز آنچه را که پروردگارتان وعده داده بود، به حق یافتید؟ در این هنگام عمر گفت یا رسول الله ﷺ آیا اجسادی را که روح و جانی ندارند خطاب قرار می‌دهی؟ پیامبر ﷺ در جواب گفت: قسم به پروردگاری که جانم در قبضه‌ی اوست، شما در شنیدن سخنانی که می‌گویم بهتر از آنان نیستید؛ اما آنها قادر به جواب دادن نیستند.^۲

استدلال البانی به حدیث قلب بدر

البانی برای استناد در ابتدا به روایتی از عایشه تمسک می‌کند و می‌گوید: در حدیثی از ابن عمر آمده که پیامبر ﷺ در کنار چاه بدر ایستاد و به مشرکان داخل چاه فرمود: آیا وعده و وعیدهای حقی که خداوند داده بود را دیدید؟ سپس فرمود که آنها الان می‌شنوند که من چه می‌گویم. از عایشه نقل شده که پیامبر ﷺ فرمود: انهم الان

۱. این حدیث در منابع اهل سنت، به‌غیر از انس بن مالک از پنج تن دیگر از صحابه نیز به‌همین مضمون نقل شده است.
 ۲. «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَرَكَ قَتْلَ بَدْرِ ثَلَاثًا، ثُمَّ أَتَاهُمْ فَقَامَ عَلَيْهِمْ فَنَادَاهُمْ فَقَالَ: يَا أَبَا جَهْلٍ بَنَ هِشَامٍ، يَا أُمَيَّةَ بَنَ خَلْفٍ، يَا عُتْبَةَ بَنَ رَبِيعَةَ، يَا سُبَيْبَةَ بَنَ رَبِيعَةَ، أَلَيْسَ قَدْ وَعَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا، فَإِنِّي قَدْ وَعَدْتُ مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا. فَسَمِعَ عُمَرَ قَوْلَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ يَسْمَعُوا، وَأَنَّى يُجِيبُوا وَقَدْ جِئْتُمَا؟ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا أَنتُمْ بِأَسْمَعٍ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ، وَلَكِنَّهُمْ لَا يَقْدِرُونَ أَنْ يُجِيبُوا. ثُمَّ أَمَرَ بِهِمْ فَسَجَدُوا فَأَلْفُوا فِي قَلْبِ بَدْرِ»؛ (نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحيح مسلم، حديث ۷۴۰۳)؛ (بخاری، محمد، صحيح بخاري، تحقيق، تحقيق: محمد زهير بن ناصر، دار طوق النجاة، چاپ اول، ۱۴۲۲ق. ج ۵ ص ۷۶ حديث ۳۹۷۶)؛ «در روایات شیعه نیز به‌همین مضمون از علامه مجلسی نقل شده است»؛ (مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۵۴).

یعلمون أن الذی كنت أقول لهم هو الحق؛ سپس آیه «إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمُوتَى» را خواندند.^۱
البانی به دو طریق از این حدیث استفاده کرده است.

۱. با استفاده از قید "الآن"، چنین نتیجه می‌گیرد که چون پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از این قید استفاده کرده، قرینه بر این است که سماع موتی یا مخصوص همان زمان است،^۲ یا سماع موتی یک امر خارق‌العاده و معجزه است که فقط مختص به پیامبران بوده است.^۳
۲. اینکه صحابه از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سوال کرده‌اند که "کیف تکلم اجساداً لا أرواح؟" این قرینه بر آن است که صحابه معتقد بودند، اموات سماع ندارند و اگر این اعتقاد صحیح نمی‌بود، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باید آن را بیان می‌کرد و می‌فرمود که این اعتقاد شما باطل است؛ در حالی که نهایت چیزی که می‌فرماید این است که "ما انتم بأسمع لما أقول منهم؛" این دلالت می‌کند بر آنکه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم، چنین عقیده‌ای را امضا کرده است.^۴

پاسخ به استدلال البانی

الف: با توجه به سند‌های مختلفی که حدیث قلیب بدر هست، در بسیاری از آنها قید "الآن" وجود ندارد. همان‌طور که خود البانی روایت انس^۵ را نقل کرده و معنایش این است، روایاتی که قید "الآن" ندارند، ارجح از روایاتی هستند که چنین قیدی دارند. ابن تیمیه نیز بر این موضوع تصریح دارد که علمای اهل حدیث، بر صحت روایت انس اتفاق دارند.^۶

ب: فهم عایشه و عمر و ابوبکر نمی‌تواند اجتهاد در مقابل نص باشد و برخی از اعتقاداتی که صحابه‌ی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قبل از رسالت ایشان داشتند، باطل بوده و بعد از

۱. بخاری، محمد، صحیح بخاری، ج ۵، ص ۷۷، ح ۳۹۸۰؛ نسائی، احمد بن شعیب، السنن صغری، ج ۴، ص ۱۱۰، ح ۲۰۷۶؛ ابن حنبل شیبانی، مسند احمد، ج ۸، ص ۴۶۹. این روایت را انس از ابی طلحه نقل کرده که در آن قید «الآن یسمعون» وجود ندارد.

۲. آلوسی، محمود، روح المعانی، ج ۱۱، ص ۵۶؛ قرطبی، ابوعبدالله، التذکره، ج ۱، ص ۴۰۹.

۳. «البانی این قول را به قرطبی نیز نسبت می‌دهد؛ در حالی که وی قائل به سماع موتی است و این آیه را حمل بر مجاز می‌کند»؛ (قرطبی، ابوعبدالله، تفسیرالجامع لاحکام القرآن، ج ۱۳، ص ۲۳۲).

۴. البانی، ناصرالدین، الایات و البینات، ص ۳۱.

۵. ابن حنبل شیبانی، احمد، مسند احمد، ج ۸، ص ۴۶۸، ح ۴۸۶۴.

۶. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، مجموع الفتاوی، ج ۴، ص ۲۹۷.



ارسال ایشان و نزول آیات وحی، هدایت شدند. همان طور که ابن حجر نقل می‌کند: عایشه به خاطر اینکه خود شاهد قصه نبوده، از رأی خود برگشته است.^۱ عجیب است که چرا البانی می‌گوید پیامبر ﷺ با آنها مخالفت نکرده؛ در حالی که آن حضرت در جواب آنها می‌فرماید: "ما انتم باسمع"؛ شما شنواتر از آنها نیستید؛ یعنی آنها از شما شنواترند.

ج: در برخی از روایاتی که توسط عایشه نقل شده، (که نشان از رؤیت موتی و حیات برزخی و شعور موتی است که از راه اولویت، بر سماع موتی دلالت می‌کند)، که می‌گفت: وقتی وارد حجره‌ای می‌شدم که در آن پیامبر گرامی ﷺ و پدرم دفن شده بودند، خود را نمی‌پوشاندم و با خود می‌گفتم: یکی پدرم و دیگری شوهرم است؛ اما هنگامی که عمر در کنار آنها دفن شد، به خدا قسم داخل در حجره نشدم، مگر اینکه به سبب حیای از عمر، خود را در حجاب پوشانده بودم.^۲ ابن قیم از ابن ابی دنیا در کتاب قبور، روایتی را از عایشه نقل کرده که پیامبر ﷺ فرمود: "ما من رجل يزور قبر اخيه و يجلس عنده الا استانس به و رد عليه حتي يقوم."^۳

د: البانی از این سخن صحابه که گفتند: کیف تکلم اجساداً لا ارواح؟ استفاده می‌کند که صحابه بر این عقیده بودند و این قول صحابه را مؤیدی برای کلام خود می‌داند؛ بدون شک عقیده صحابه هنگامی برای ما حجت شرعی است که برگرفته از قول و تقریر پیامبر ﷺ باشد وگرنه هیچ‌گونه حجیتی برای ما ندارد. بسیاری از صحابه قبل از ارسال پیامبر ﷺ دارای عقاید باطلی بودند که با ارشادها و نصایح آن حضرت هدایت شدند و این حدیث نیز دلالت بر همین معنا می‌کند که صحابه قبل از این جریان بر عقیده‌ی باطل بودند که بعد از بیان آن حضرت، آگاه شدند. بنابراین نمی‌توان عقاید گذشته صحابه را که مخالف با کلام رسول الله بوده را به‌عنوان شاهد و یا تأیید حقیقتی باشد، همان طور که خود البانی برخی از نظرات عایشه را که احتمال می‌داده از اجتهادات

۱. ابن حجر عسقلانی، احمد، فتح الباری، ج ۷، ص ۳۰۴.

۲. ابن حنبل شیبانی، احمد، المسند، ج ۴۲، ص ۴۴۱، ح ۲۴۴۸۰؛ حاکم نیشابوری، محمد، المستدرک، ج ۳، ص ۶۳، ح ۴۴۰۲.

۳. «کسی نیست که به زیارت مزار برادر مومنش برود و نزد او بنشیند، مگر اینکه با او انس می‌گیرد و جواب او را می‌دهد تا زمانی که بازگردد»؛ (ابن قیم جوزیه، محمد، الروح، ص ۱۶۹).

خودش است، نپذیرفته است. شاهد بر این مطلب حدیثی است از عایشه درباره نجات مردم از قحطی و پناه آنها به قبر پیامبر ﷺ که البانی در رد این مطلب می‌گوید: این سخن از خود عایشه است، نه اینکه برگرفته از سخن پیامبر ﷺ باشد؛ لذا اگر هم صحیح باشد، حجت نیست؛ چراکه نظر اجتهادی خود عایشه است و ما ملزم به عمل کردن به اجتهاد او نیستیم.^۱ از طرفی اگر فهم عایشه و ابوبکر و عمر، عدم سماع موتی بوده، چرا بزرگانی از شما، مانند ابن تیمیه و ابن قیم جوزی و ابن رجب حنبلی و شنیطی قائل به سماع موتی شده‌اند.

دلیل چهارم: حدیث ملائکه سیاحین فی الارض

اصل حدیث این است: "إن لله ملائكة سیاحین فی الارض یبلغونی عن امتی السلام."^۲ وجه استدلال البانی این است که در این حدیث تصریح شده، نبی ﷺ سلام مسلمانان را نمی‌شنود؛ چراکه اگر خودش می‌توانست صدای مسلمانان را بشنود دیگر احتیاجی نبود که خداوند ملائکه را ابلاغ کند. وقتی که پیامبر ﷺ سلام مسلمانان را نشنود، به طریق اولی صداهای دیگر را نمی‌شنود. در پایان خود البانی می‌گوید که کسی تاکنون به این حدیث استدلال نکرده و او اولین کسی است که از حدیث استفاده کرده است.^۳

پاسخ

الف: اثبات شی‌که ابلاغ ملائکه بر رسول خدا ﷺ است، نفی ما عداى آن را که شنیدن صدای مومنان است، نمی‌کند؛ بلکه این یکی از موارد شنیدن صدای امت است؛ در واقع اگر پیامبر ﷺ صدای امت را به واسطه‌ی ابلاغ ملائکه می‌شنود، دلیل بر این نمی‌شود که ایشان به صورت مستقیم هم نشنوند؛ چراکه وقتی خود آن حضرت می‌فرماید: مردگان صدای پای تشییع‌کنندگان را می‌شنوند و یا حدیث منقول از عایشه

۱. البانی، ناصرالدین، التوسل انواعه و احکامه، ص ۱۲۶.

۲. خدای متعال فرشتگانی در زمین دارد که سلام امت را به من می‌رسانند.

۳. آلوسی، نعمان با حاشیه البانی، الایات و البینات فی عدم سماع موتی، ص ۳۷.



درباره سلام بر اهل قبور که پیامبر ﷺ نقل کرده است، همه دلالت می‌کند که مردگان مستقیماً هم صدای ما را می‌شنوند. ابن‌قیم درباره روایت سلام بر اهل قبور می‌گوید که این مخاطبه برای کسی است که می‌شنود و عقل دارد و الا صدا زدن جمادات و اشیاء بی‌جان که از عقلاً بعید است،^۱ حال چگونه ممکن است که خود آن حضرت به صورت مستقیم نشنود و فقط به صورت ابلاغ باشد.

ب: این حدیث مؤید کلام قائلین به سماع موتی است؛ چراکه پیامبر ﷺ صدای مسلمان‌ها را چه با ابلاغ ملائکه و چه به صورت مستقیم، حقیقتاً می‌شنود. به روشنی پیداست که نحوه استدلال البانی به این روایت، نشأت گرفته از فکر مادی‌گرایانه و حس‌گرایانه اوست.

جواب البانی به دلایل قائلین به سماع موتی

روش البانی برای اثبات سماع موتی در کتاب الآیات و البینات شامل دو قسمت می‌شود.

اول: ادله‌ای که وی در اثبات آن ذکر می‌کند که گذشت.

دوم: نقد دلایل قائلین به سماع موتی.

وی در این بخش با سلب کلی از قائلین به سماع موتی می‌گوید: تاکنون کسی تصریح نکرده که میت مطلقاً همان‌طور که در زمان حیات‌شان می‌شنوند، بعد از مرگ هم بشنود. هیچ عالمی چنین سخنی را نمی‌گوید.

پاسخ به کلام البانی

بدون شک کیفیت شنیدن در عالم مادی، غیر از کیفیت شنیدن در عالم برزخی و یا اخروی است؛ و هیچ عالمی ادعا نکرده همه اموات همه سخنان زنده‌ها را می‌شنوند؛ اما اجماعی هم بر عدم سماع موتی به صورت مطلق هم وجود ندارد بلکه اکثریت علما به سماع موتی به صورت اجمالی تصریح کرده‌اند چراکه شنیدن در عالم حیات برزخی، بسی قوی‌تر و بیشتر از شنیدن این دنیای مادی است؛ زیرا در عالم ماده، روح در حصار ماده است و

۱. ابن‌قیم جوزیه، محمد، الروح، ص ۵.

نمی‌تواند تمام حقایق را بشنود؛ اما با رهایی از ماده، به‌طور حتم شنواتر از عالم ماده است. همان‌طور که در احادیث متواتر پیامبر ﷺ فرمود: "ما انتم باسمع منهم و لكن لا یجیبون."^۱ این اختلاف کیفیت، دلیل بر نفی ماهیت سماع نمی‌شود؛ بنابراین هیچ‌یک از علما، تصریح به آن نکرده‌اند.

نقد البانی به احادیث سماع موتی

البانی در بررسی ادله‌ی قائلین به سماع موتی می‌گوید: قوی‌ترین دلیل آنها از حیث سند، دو حدیث است:

۱: حدیث قلیب بدر که گذشت.

۲: حدیث: "إن المیت لیسمع خفق نعالهم اذا انصرفا."^۲ در روایت هست که: "إن العبد اذا وضع فی قبره و تولی عنه اصحابه و انه لیسمع قرع نعالهم، اتاه ملکان..."^۳ وی در جواب این حدیث می‌گوید: این شنیدن کفش‌ها، مخصوص زمانی است که در قبر قرار می‌گیرند و دو ملک به سراغش می‌آیند تا از او سوال کنند؛ لذا این حدیث عمومیت ندارد.

نقد البانی با کلمات ابن تیمیه و ابن قیم

اولاً روایات باب سماع موتی، منحصر در این دو روایت نمی‌شود که البانی بیان کرده است.^۴ ثانیاً این روایت قرع نعال، در حقیقت پاسخی به منکران سماع است. به این بیان که وقتی حضرت می‌فرماید: تصور شما باطل است؛ زیرا مرده پس از گذاشتن در قبر، صدای کفش شما را می‌شنود؛ پس به‌طریق اولی صداهای بلندتر از آن را نیز می‌شنود. ثالثاً ابن تیمیه روایات دیگری را به‌همین مضمون ذکر کرده که این روایات، دلالت بر عموم می‌کند و مختص به زمانی نیست. او می‌گوید: "فلا ریب أن الموتی یسمعون خفق النعال

۱. بخاری، محمد، صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹۸.

۲. «مرده صدای نعلین مردم را وقتی بعد از دفن باز می‌گردند، می‌شنوند»؛ (نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۲۰۱، ح ۲۸۷۰).

۳. بخاری، محمد، صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹۸.

۴. که می‌توان به حدیث عثمان بن حنیف و حدیث سفارش پیامبر ﷺ به سلام بر اهل قبور، شنیدن سخن تشییع‌کنندگان و روایات دال بر تلقین میت و... اشاره نمود که برای اطلاع بیشتر می‌توان به کتاب الروح ابن قیم جوزیه رجوع کرد.



كما ثبت عن رسول الله ﷺ " و ما من رجل يمر بقبر الرجل كان يعرفه في الدنيا فيسلم عليه الا رد الله عليه روحه حتى يرد عليه السلام " صح ذلك عن النبي إلي غير ذلك من الأحاديث.^۱

ابن قیّم در کتاب الروح خود، احادیث فراوانی را در باب سماع موتی ذکر می کند که اطلاق این روایات، دلالت بر عموم می کند و بر آنها ادعای اجماع سلف را کرده و بر ترتب آثار آن چون شناختن زندگانی که به زیارت او آمده اند، ادعای تواتر کرده است.^۲

ابن قیّم با بیان حدیث زائر، از آن چنین استنباط می کند و می گوید: اگر زیارت شونده کسی را که به زیارتش می رود نشناسد، زیارت به آن صدق نمی کند و آنچه که از زیارت معقول است، آن است که زیارت شونده، زیارت کننده را بشناسد و همین طور است در سلام بر آنها؛ پس سلام بر کسی که احساس ندارد و علم به سلام دهنده نمی تواند پیدا کند محال است؛ در حالی که پیامبر اسلام ﷺ امتش را سفارش فرموده، اگر قبور را زیارت کردید، بگوئید "سلام علیکم أهل الدیار من المؤمنین والمسلمین وإن شاء الله بکم لاحقون یرحم الله المستقدمین منا ومنکم." و این سلام خطاب و ندا برای کسی است که می شنود و مخاطب قرار می گیرد.^۳

دلالت برخی از روایات بر سماع موتی

علاوه بر مطالب ذکر شده، روایات متواتر بسیاری وجود دارد که دلالت بر سماع موتی می کند. مانند روایات باب تلقین میت که از قدیم تا الان در بین مسلمانان رواج دارد.^۴ یا روایات باب دفن میت که می فرماید: زمانی که میت را دفن کردی، بر روی قبر بایست و بگو: "اسْتَغْفِرُوا لِأَخِيكُمْ، وَسَلُّوا لَهُ بِالتَّئِيْبِتِ، فَإِنَّهُ الْآنَ يُسَأَلُ."^۵ البانی هم این

۱. «بدون شک و تردید، مردگان صدای نعلین زندگان را می شنوند؛ چنانچه این مطلب در روایت رسول خدا ثابت شده است.

این روایت از رسول خدا صحیح است و روایات دیگر»؛ (ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، مجموع فتاوی، ج ۲۴، ص ۱۷۳).

۲. ابن قیّم جوزیه، محمد، الروح، ص ۹.

۳. همان، ص ۱۳.

۴. ابن قیّم جوزیه، محمد، الروح، ص ۱۴؛ نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۳، ص ۳۷، ح ۲۱۶۲؛ ابن ماجه

قزوینی، محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۶۴، ح ۱۴۴۴؛ ترمذی، محمد بن عیسی، سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۹۷؛

نسائی، احمد بن شعيب، سنن الصغوي، ج ۴، ص ۵، ح ۱۸۲۶؛ البانی، ناصرالدین، الجنائز، ص ۲۵۴ و ۱۰.

۵. أبوداود، سنن ابي داود، حدیث ۳۲۲۱؛ البانی، ناصرالدین، صححه الألباني في صحیح سنن أبي داود، ج ۲، ص ۳۰۵.

روایت را صحیح می‌داند. وی در کتاب جنائز برخی از این احادیث را تضعیف کرده است.^۱ اما در جواب آن گفته شده که عمل اصحاب و اخبار فراوانی که از پیامبر ﷺ در این رابطه وجود دارد، می‌تواند ضعف آنها را جبران کند. به طوری که اکثر حنابله آن را مستحب می‌دانند.^۲

البانی در جواب این گونه روایات، آنها را یا مختص به زمان مرگ (مثل حدیث قرع نعال، یا تلقین میت)، و یا مختص به شهدا (روایاتی که در باب احیای شهدا ذکر شده) می‌داند و می‌گوید: شهدان امتیاز مخصوصی نسبت به دیگر مرده‌ها دارند و فی الجمله می‌شنوند.^۳ از البانی باید سؤال کرد که شهدان دارای چه ویژگی خاصی هستند که قادر به سماع هستند؟ بدون شک پیامبران و اولیای الهی نیز دارای این ویژگی خواهند بود؛ چراکه مقام آنها بالاتر از شهدان است و علاوه بر آن، روایات فراوانی داریم که دلالت بر استمرار سماع موتی دارد و مخصوص به یک لحظه یا افراد خاصی نیست. مثل روایات باب عذاب و نفع اموات در قبر، که دلالت بر چشیدن و دیدن و شنیدن آنها دارد؛^۴ بنابراین اگر شهدا می‌شنوند، دلیل بر آن است که تمام ارواح در حیات برزخی خود می‌شنوند. هر چند ممکن است که منازلشان متفاوت باشد و از طرفی خود البانی مانند ابن قیم معتقد است که ارواح انبیا، بعد از مفارقت از بدن‌هایشان به درجه‌ی اعلا می‌رود و از آنجا به بدن‌هایشان اشراف دارند. همان طور که روح پیغمبر ﷺ در درجه‌ی اعلی است و بر بدن شریفش در داخل ضریح اشراف دارد و کسی که به او سلام کند، جوابش را می‌دهد.^۵

سخن پایانی البانی

وی در پایان با استناد به کلام ابن رجب چنین جمع‌بندی می‌کند که اصل در اموات

۱: البانی، ناصرالدین، أحكام الجنائز، ص ۱۹۸؛ حاکم نیشابوری، محمد، المستدرک، ج ۲، ص ۲۷۱.

۲: کرمی حنبلی، مرعی بن یوسف، دلیل الطالب لنیل المطالب، ج ۱، ص ۷۱.

۳: آلوسی، نعمان با حاشیه البانی، ناصرالدین، الايات و البينات فی عدم سماع الموتی، ص ۶۹.

۴: «خود البانی در صفحه ۳۱ کتاب الايات و البينات نیز این روایت مسلم را نقل کرده، و در روایت تصریح دارد که آیا بعد از سه روز، مردگان صدای ما را می‌شنوند رسول خدا ﷺ می‌فرماید: بله»؛ (کلبانی، عبید، حول سماع المیت و ادراکه، ص ۳۲)؛ (سبحانی، جعفر، الحیات البرزخیه، ص ۵۵).

۵: آلوسی، نعمان، با حاشیه البانی، الايات و البينات فی عدم سماع الموتی ص ۷۸.



بر عدم سماع موتی است؛ اما اگر خداوند سماع را برای اموات اراده کند ممتنع نیست. ما در پاسخ می‌گوییم که منشأ این اصل شما از کجاست؟ اگر شرعی است که نیاز به دلیل شرعی دارد که وجود ندارد و اگر منشأ این اصل، عرف است که در مسائل اعتقادی حجت نیست و اگر عقل است، به نظر ما عقل حکم می‌کند که حقیقت بدن انسان، روح است نه جسم؛ لذا حقیقت دیدن و یا شنیدن برای روح است و با مرگ جسم، روح از بین نمی‌رود و تا روح حی و باقی است، اصل در سماع است و نهایتاً اینکه اگر شما احتجاجات عقلی را قبول ندارید بایستی قائل به توقف شوید. اگر شما معتقد هستید که سماع موتی از امور غیبی است و فقط خداوند متعال بر آن علم دارد، کجا فرموده که اصل بر عدم سماع است و اگر دلیل ندارید باید قائل به توقف شوید.

به نظر می‌رسد، مهم‌ترین نکته‌ای که البانی مغالطه کرده این است که وی، بین جسم میت و روح حی نتوانسته فرق بگذارد و اصل در جسم میت را که عدم سماع است، به روح حی توسعه داده؛ در حالی که اصل در روح سماع است؛ چراکه بنا به گفته‌ی خود البانی و متسلفه، روح حی است و با این دنیا در ارتباط است.^۱

نتیجه‌گیری

البانی برای رفع چالش‌های پیش رو در باب استغاثه و توسل، بر خلاف برخی از بزرگان دینی خود قائل به سماع موتی نشده و سعی دارد که با ادله‌ای از آیات و روایات، آن را به تثبیت برساند و در مقابل، روایات باب سماع موتی را به‌گونه‌ای توجیه کند. به نظر می‌رسد البانی، به‌خاطر نگاه حس‌گرایانه و تجربی که به مسأله سماع موتی دارد، نتوانسته اصل و حقیقت حیات را به روح ارتباط دهد؛ بنابراین اگرچه به‌ظاهر از برخی چالش‌ها خود را رهانیده، ولی در واقع، چالش‌های فرا روی البانی بسیار عمیق‌تر از قول کسانی است که قائل به سماع موتی شده‌اند.

۱. «نک» به خاتمه کتاب الايات البينات.

منابع

١. قرآن كريم.
٢. ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم، اقتضاء الصراط المستقيم، بيروت: دارالعالم الكتب، ١٤١٩ق.
٣. ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم، جواب الباهر في زيارة المقابر، بي جا: بي نا، بي تا.
٤. ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم، مجموع الفتاوي، مدينه: دارالوفاء، ١٤١٦ق.
٥. ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم، الاستغاثة، رياض: دارالمنهاج، ١٤٣١ق.
٦. ابن حجر عسقلاني، احمد، فتح الباري، بيروت: دارالمعرفة، ١٣٧٩ق.
٧. ابن رجب، عبدالرحمن بن أحمد، أهوال القبور وأحوال أهلها إلي النشور، مصر: دارالغد الجديد، ١٤٢٦ق.
٨. ابن قيم جوزيه، محمد، الروح، بيروت: مكتبة العصرية، ٢٠٠٨م.
٩. ابن كثير دمشقي، اسماعيل، تفسير القرآن العظيم، بي جا: دارالطبية، ١٤٢٠ق.
١٠. أبوداود سجستاني، سليمان، سنن أبي داود، بيروت: مكتبة العصرية، بي تا.
١١. عوامه، محمد، أثر الحديث الشريف في اختلاف الأئمة الفقهاء رضي الله عنهم، بيروت: دارالبشائر الاسلاميه، ١٤١٨ق.
١٢. ابن حنبل شيباني، احمد، المسند احمد، بيروت: مؤسسة الرساله، ١٤٢١ق.
١٣. آلوسی، محمود، تفسير روح المعاني، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤١٥ق.
١٤. الباني، ناصرالدين، التوسل انواعه و احكامه، رياض: مكتبة المعارف، ١٤٢١ق.
١٥. الباني، ناصرالدين، الحديث حجة بنفسه في العقائد والأحكام، رياض: مكتبة العارف، ٢٠٠٥م.
١٦. الباني، ناصرالدين، احكام الجنائز، بيروت، مكتبة الاسلامي، ١٤٠٦ق.
١٧. الباني، ناصرالدين، صحيح و ضعيف سنن أبي داود، بركرفته شده از برنامه منظومه التحقيقات الحديثية، نور الاسلام.
١٨. بخاري، محمد بن اسماعيل، صحيح بخاري، تحقيق: محمد زهير بن ناصر، بي جا: دار طوق النجاة، چاپ اول، ١٤٢٢ق.
١٩. سبحاني، جعفر، حيات البرزخيه، بيروت: دارالاضواء، ٢٠٠٣م.
٢٠. جوادى آملی، عبدالله، تفسير موضوعی، قم: نشر اسراء، ١٣٨٩ش.
٢١. حاكم نيشابورى، محمد، المستدرک، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤١١ق.
٢٢. ابن حجر العسقلاني، احمد، مطالب العاليه، رياض: دارالعاصمة، ١٤١٩ق.



٢٣. كلباني، عبيد، حول سماع الميت و ادراكة، بيروت: دارالعصمة، ٢٠٠٧م.
٢٤. ابن رجب، احمد، احوال القبور و احوال اهلها الي النشور، قاهره: دارالغد الجديد، ٢٠٠٥م.
٢٥. طبري، محمد بن جرير، جامع البيان في تأويل القرآن، تحقيق: أحمد محمد شاكر، بي جا: مؤسسة الرسالة، ١٤٢٠ق.
٢٦. قرطبي، أبو عبدالله، التذكرة بأحوال الموتى وأمور الآخرة، رياض: مكتبة دار المنهاج للنشر والتوزيع، ١٤٢٥ق.
٢٧. قرطبي، أبو عبدالله، تفسير الجامع لاحكام القرآن، قاهره: دار عالم الكتب، ٢٠٠٣م.
٢٨. مجلسي، محمد باقر، بحار الانوار، بيروت: مؤسسة الوفاء، بي تا.
٢٩. شنيطى، محمد امين، اضواء البيان، بيروت: دارالفكر، ١٤١٥ق.
٣٠. ابن عبدالوهاب، محمد، احكام تمنى الموت، عربستان: جامعة الإمام محمد بن سعود، بي تا.
٣١. الباني، ناصر الدين، الايات و البيئات، بيروت: انتشارات مكتب الاسلامي، چاپ چهارم، ١٤٠٥ق.
٣٢. أبو العباس، عبدالله بن محمد المعتز بالله، البديع في البديع، بي جا: دارالجيل، ١٤١٠ق.
٣٣. خوارزمي، يوسف بن أبي بكر، مفتاح العلوم، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٠٧ق.
٣٤. هاشمي، احمد بن ابراهيم، جواهر البلاغة في المعاني والبيان والبديع، بيروت: مكتبة العصرية، بي تا.
٣٥. نيشابوري، مسلم بن حجاج، صحيح مسلم، بيروت: دار إحياء التراث العربي، بي تا.
٣٦. نسائي، احمد بن شعيب، السنن الصغرى، تحقيق: عبدالفتاح أبوغده، حلب: مكتب المطبوعات الإسلامية، چاپ دوم، ١٤٠٦ق.
٣٧. ترمذى، محمد بن عيسى، سنن الترمذى، تحقيق: بشار عواد معروف، بيروت: دارالغرب الإسلامي، ١٩٩٨م.
٣٨. ابن ماجه قزوینی، محمد بن يزيد، سنن ابن ماجه، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، بي جا: دار إحياء الكتب العربية، بي تا.
٣٩. كرمي حنبلي، مرعى بن يوسف، دليل الطالب لنيل المطالب، رياض: دار طيبة للنشر والتوزيع، ٢٠٠٤م.
٤٠. كلباني عمانى، عبيد، حول سماع الميت و ادراكة، بحرين: دارالمحججه البيضاء، ١٤٢٨ق.